

## ***Tohfat-ol Ghaib* by Mahmud ibn Hussein Mashhadi: A treatise on Sufism from the early tenth century AH\***

**Dr. Abdul Rasool Forootan<sup>1</sup>**

Assistant professor of SAMT Humanities Research and Development Institute

**Marzieh Mashhipour**

PhD student of Persian language and literature, Kharazmi University

### **Abstract**

The Ottoman court during the reign of Sultan Mohammad the Conqueror and his son Sultan Bayazid II was one of the centers supporting the Persian language and literature. Some Iranians who had heard security news and the support of the kings of that land decided to emigrate there. One of these people was a Sufi named Mahmud ibn Hussein Mousavi Mashhadi, who was forced to immigrate to the court of the Ottoman Empire due to the conflicts and oppression in Khorasan in the late ninth century AH. In the city of Kayseri, he met Sheikh Seyyed Obaidullah Tostari Shirazi and spent two and a half years in his monastery. After that, as he planned to enter the court of Sultan Bayazid II on the advice of Seyyed Obaidullah, he wrote a treatise on Sufism called *Tohfat-ol Ghaib*. This treatise has an introduction and four chapters and contains significant Persian and Arabic verses by famous and unknown poets. The present article introduces Mahmoud ibn Hussein Mashhadi and Sheikh Seyyed Obaidullah. After that, the time of compiling the *Tohfat-ol Ghaib* is determined, and the only known manuscript of this treatise (from the Hagia Sophia / Ayasofya Library, Istanbul) is presented. In the calligraphy section of this book, the reader gets acquainted with the signs of writing as an interesting feature of the book. In the meantime, considering the subject of the treatise and the intellect of its author, references are made to the linguistic style and the literary aspect of the work.

**Keywords:** *Tohfat-ol Ghaib*, Mahmoud ibn Hussein Mashhadi, Obaidullah Tostari Shirazi, Bayazid II, The Ottoman court.

---

\* Date of receiving: 2022/2/12

Date of final accepting: 2022/6/21

1 - email of responsible writer: forootan@samt.ac.ir

فصلنامه علمی کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی

سال بیست و سوم، زمستان ۱۴۰۱، شماره ۵۵

صفحات ۱۹۱-۱۶۳

DOI: [10.29252/KAVOSH.2022.18039.3198](https://doi.org/10.29252/KAVOSH.2022.18039.3198)

DOR: [20.1001.1.2645453.1401.23.55.6.7](https://doi.org/20.1001.1.2645453.1401.23.55.6.7)

## معرفی تحفة الغیب محمودبن حسین مشهدی؛

### رساله‌ای در تصوف از اوایل قرن دهم\*

(مقاله ترویجی)

دکتر عبدالرسول فروتن<sup>۱</sup>

استادیار پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت»

دکتر مرضیه مسیحی‌پور

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

#### چکیده

دربار عثمانی در زمان سلطان محمد فاتح و فرزندش، سلطان بایزید دوم، از مراکز حامی زبان و ادب فارسی بود؛ به گونه‌ای که برخی ایرانیان با شنیدن اخبار امنیت و حمایت پادشاهان آن دیار، راه مهاجرت اختیار کردند. یکی از این افراد، صوفی با نام محمودبن حسین موسوی مشهدی بود که بر اثر فتنه‌ها و ظلم‌های حادث شده در خراسان اواخر قرن نهم، ناگزیر به سوی دربار عثمانی روانه شد. او در قیصریه، با شیخ سیدعبدالله تستری شیرازی ملاقات و دو سال و نیم در خانقاه او اقامت کرد. پس از آن، بدان نیت که به دربار سلطان بایزید دوم راه یابد و بنا به توصیه سیدعبدالله، رساله‌ای در تصوف با نام «تحفة الغیب» نوشت. این رساله، یک مقدمه و چهار باب دارد و در آن، ابیات فارسی و عربی درخور توجهی از شاعران مشهور و ناشناخته آمده است.

در این مقاله، به شناسایی محمودبن حسین مشهدی و شیخ او، سیدعبدالله، می‌پردازیم. پس از آن، ضمن تعیین حدود زمانی تألیف تحفة الغیب، تنها نسخه خطی شناخته شده آن (محفوظ در کتابخانه ایاصوفیا،

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۳/۳۱

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۲۳

<sup>۱</sup> - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: [forootan@samt.ac.ir](mailto:forootan@samt.ac.ir)

استانبول) را معرفی می‌کنیم. در بخش معرفی رسم‌الخط اثر با یکی از ویژگی‌های درخور توجه آن، یعنی نقطه‌گذاری، آشنا می‌شویم. ضمناً موضوع این رساله و مشرب فکری نویسنده آن را از نظر می‌گذرانیم و در نهایت به سبک زبانی و وجه ادبی تحفه‌الغیب اشاره می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: تحفه‌الغیب، محمودبن حسین مشهدی، عبیدالله تستری شیرازی، بایزید دوم، دربار عثمانی.

## ۱- مقدمه

تمام آثار و نسخ خطی برجای مانده به زبان فارسی در جای خود ارزشمند و درخور توجه هستند. هر اثر علاوه بر این که با توجه به موضوع خود (فلسفه، اخلاق، سیاست، تصوف و...) برای تدوین تاریخ آن حوزه و شناخت اندیشه‌های مختلف اهمیت دارد، از نظر زبانی و ادبی نیز ارزشمند است. برای تکمیل اطلاعات درخصوص تاریخ ادبیات فارسی لازم است آثار ناشناخته‌ای که هر یک در گوشه‌ای از کتابخانه‌های عمومی یا شخصی و... محفوظند، شناسایی و معرفی شوند. در این مقاله برآنیم به معرفی یکی از این آثار پیردازیم که در قلمرو عثمانی به دست یکی از ایرانیان مهاجر نوشته شده است. از اوایل دوره سلجوقیان و نیز در عصر حملات مغول و فرمانروایی ایلخانان، به دلیل رخدادهای گوناگون، آسیای صغیر یکی از مراکز رواج زبان و ادبیات فارسی بود. در قرون هفتم و هشتم، این سرزمین یکی از مراکز بسیار مهم ادبیات فارسی و محل اجتماع شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان و بویژه عرفا محسوب می‌شد. پس از آن نیز در دوره پادشاهان عثمانی (از ۶۹۹ هـ.ق)، فارسی یکی از دو زبان عمده و اساسی دربار بود (صفا، ۱۳۷۲: ۱۳۹/۴). پس از فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد دوم مشهور به «فاتح» به سال ۸۵۷ هـ.ق، عثمانی‌ها در این شهر، درباری باشکوه به وجود آوردند که بر پایه آداب و رسوم دربار ساسانی مبتنی بود. بسیاری از رسوم کهن ایرانی در این دربار برپا می‌شد (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۴۳-۱۴۴). سلطان محمد دوم در قوانین عثمانی تجدید

نظر کرد و به دانش‌پروری و عدالت مشهور شد. در عصر او، شعرای پرشماری به دربار راه یافتند و به سرودن اشعار فارسی و ترکی پرداختند (خسروشاهی، ۱۳۵۴: ۶۲).  
عنایت بسیار پادشاهان عثمانی به ادب فارسی در این دوران و آشفتگی وضعیت ایران باعث شد تعداد زیادی از شاعران و نویسندگان ایرانی به دیار عثمانی مهاجرت کنند؛ هرچند اکثر آنان شاعران متوسطی بودند. هرکه از ایران به آن سرزمین می‌رسید، از او توقع شاعری داشتند. کسانی شعر می‌گفتند که قدرتی در این فن نداشتند و اگر در ایران می‌ماندند نمی‌توانستند ادعای شاعری کنند. ایرانی‌بودن و شاعربودن برای دربار عثمانی چنان مفهوم واحدی گرفته بود که حتی شاعرانی از همان دیار، خود را به ایران نسبت می‌دادند (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۴۹).

برای حمایت سلاطین عثمانی و پیش از آنان، سلجوقیان روم از شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان، می‌توان چند دلیل مطرح کرد؛ از جمله وجود روابط سیاسی میان ایران و آسیای صغیر و مکاتباتی که میان آنان مبادله می‌شد. برای مثال، میان تیمور یا احمد جلایر یا قرایوسف و بایزید عثمانی مکاتباتی انجام می‌شد. بنابراین، لازم بود منشیان زبردستی در دربار عثمانی تربیت شوند. دلیل دیگر، کسب افتخار و شهرت در ازای تشویق شاعران و نویسندگان و کارکرد تبلیغاتی آنان بود (ر.ک.: خسروشاهی، ۱۳۵۴: ۷۴-۷۷).

بایزید دوم و جم، فرزندان سلطان محمد فاتح نیز مثل خود او اهل علم و ادب و شعر دوست و شاعر نواز به بارآمده بودند. بایزید مروّج شعر و ادب بود و به فارسی شعر می‌گفت (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۶۱). بایزید دوم که در سال ۸۶۶ هـ ق جانشین پدر شد، «از بهترین پادشاهان عثمانی و مردی نیک‌نفس و درویش‌نهاد بود. از جنگ و خونریزی پرهیز داشت و عمر را به کتاب خواندن و معاشرت با اهل علم و ادب می‌گذرانید. همین نرم‌خویی او سبب شد که پسرش سلیم توانست او را در ۹۱۸ برکنار نماید» (همان: ۱۶۳). به سبب عنایات خاصّی که نورالدین عبدالرحمن جامی، بی‌آن‌که به

قسط‌نظیه برود، از همین بایزید می‌دید، دفتر سوم از مثنوی سلسله‌الذهب را به نام او کرد (صفا، ۱۳۷۲: ۱۴۱/۴).

در همین دوران بود که یکی از ایرانیان با نام محمودبن حسین موسوی از اهالی مشهد به سرزمین عثمانی رفت و در آن دیار رساله‌ای در تصوف با نام *تحفة‌الغیب* نوشت. در این مقاله، این نویسنده و جوانب گوناگون اثرش را معرفی خواهیم کرد.

### پیشینه پژوهش

جز اطلاعات مختصر و توصیف ظاهری نسخه که حسینی (۱۳۹۰: ۸۱) در فهرست دست‌نویس‌های فارسی کتابخانه ایاصوفیا (استانبول) آورده، تا کنون در هیچ پژوهشی به این اثر و مؤلفش پرداخته نشده است. در کتاب یادشده *تحفة‌الغیب* نوشته محمودبن حسین، از عرفای اواخر سده هشتم و یا پس از آن معرفی شده و نام چهار باب آن آمده است. در ادامه، پس از ذکر چند سطر از آغاز و انجام نسخه، مختصری درباره مشخصات ظاهری نسخه دیده می‌شود.

به‌طور کلی، به آثار ادبی و عرفانی مربوط به قرن نهم به بعد که در آسیای صغیر و دربار عثمانی نوشته شده‌اند، کمتر اهمیت داده شده است - هرچند آثار درخور توجهی در میان آنان وجود دارد. از معاصران مؤلف *تحفة‌الغیب* می‌توان به ابن‌کمال‌پاشا (متوفی ۹۴۰ هـ) اشاره کرد که قاضی عسکر آتاتولی در عهد سلطان سلیم اول بود. از او آثار متعددی از جمله *نگارستان* (تقلید از *گلستان سعیدی*) برجای مانده است (صفا، ۱۳۷۲: ۱۶۱۸/۵). همچنین، نعمت‌الله‌بن محمود نخجوانی معروف به بابانعمت‌الله، همانند محمودبن حسین مشهدی، از صوفیان اواخر قرن نهم است که در اواخر عمر به خاک عثمانی رفت و به سال ۹۰۲ هـ در آق‌شهر درگذشت. تألیفات متعددی، از جمله شرح *گلشن راز*، از او باقی است (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۶۷-۱۶۸). اثر دیگری از این دوره زمانی را که اتفاقاً نویسنده‌اش از نظر مکتب فکری به محمودبن حسین مشهدی نزدیک است،

در ادامه، اشاره‌وار معرفی خواهیم کرد: شرح غزل *ملا جلال الدین از یوسف بن حاج حمزه ملاطی* (شرح غزلی منسوب به مولانا به زبان عربی که با این مصراع شروع می‌شود: دوش وقت صبحدم در چرخ پایان / پالان یافتم).

برای اطلاع بیشتر درباره متون این دوره، علاوه بر کتب معتبر تاریخ ادبیات و فهرست‌های نسخ خطی، می‌توان به کتاب *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی* نوشته محمّدامین ریاحی (۱۳۶۹) رجوع کرد.

### محمودبن حسین موسوی مشهدی؛ درویشی کوچ کرده از وطن

با وجود جستجو در کتب تراجم و آثار مشتمل بر اعلام آسیای صغیر مانند *شقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة*، ذیل آن (*عقد المنظوم فی ذکر افاضل الروم*) و *قاموس الاعلام* نتوانستیم به اطلاعی از زندگی و عقاید و آثار این صوفی دست یابیم. تنها اطلاعات ما از او از طریق *تحفة الغیب* حاصل می‌شود. او در این کتاب خود را «محمودبن حسین المشهدی الموسوی» معرفی می‌کند و می‌گوید مدت‌ها بود در ایران شهرت جهاننداری و قدرت سلطان بایزید و اخبار رفاه و آرامش مردم سرزمینش را می‌شنید و مشتاق بود به دربارش راه یابد (۳-۴پ) تا این‌که:

«روزبه‌روز در بلاد عجم فنون محن و فتن و صنوف الوف آلم و ظلم علی العموم هجوم یافته، بیدادی ظالمان و نامرادی مظلومان از حد و عد تجاوز نمود و از تواتر انواع جور و تعدی که بر ضعیف و شریف درجه کمال داشت، اشتعال نوایر آن مشاغل مشاغل و مضار به آسمان رسید... صورت اقامت را بر نیت تحویل تبدیل داده، بر سبیل تعجیل، احمال و انتقال بر مراکب و اجمال استوار ساخت و طبل الریحیل کوفته به انتقال و ارتحال اشتغال نمود... علی القصّة و الغصّة، بعد از آلام اسقام و اعراض امراض، به مدت دو سال و نیم به بلده مبارکه قیصریه، نزول اتفاق افتاد» (۴پ-۵پ).

در ایران در نیمه دوم قرن نهم، یعنی همان زمانی که احتمالاً محمودبن حسین مشهدی از ایران کوچ کرده و به آسیای صغیر رفته است، تیموریان (۸۰۷-۹۱۳ ه.ق) فرمانروایی می‌کرده‌اند. تیمورلنگ خود فردی خونریز و بی‌رحم بود و بسیاری از سرزمین‌ها را غارت و تخریب کرد. پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۷ ه.ق نیز، جز در دوره‌های کوتاهی از امن و آسایش، بر اثر اختلافات شاهزادگان و امیران و مسائل دیگر، این ظلم‌ها و غارت‌ها و ناامنی‌ها ادامه داشت (صفا، ۱۳۷۲: ۳۰/۴). برای مثال، معین‌الدین اسفزاری در *روضات‌الجنان* ذیل وقایع سال ۸۶۱ ه.ق (همان حدود زمانی مهاجرت محمودبن حسین مشهدی) دربارهٔ اوضاع خراسان (زادگاه نویسنده تحفة‌الغیب) می‌نویسد:

«در این سال اختلال تمام به احوال خراسان راه یافت و در هر گوشه مفسدی و متغلبی سر برآورده خیال استقلال در سر انداخت و در هر ناحیتی شریری و مفتنی خروج کرده، سودای استقلال در دماغ آورد و به سبب عدم پادشاهی ذی‌شوکت که به دفع مضار اخطار و انزجار فجّار و اشجار اقدام نماید، در اطراف مملکت، سلب و نهب و هرج و مرج ظاهر شد» (به نقل از: صفا، ۱۳۷۲: ۳۲/۴-۳۳).

در حال، محمودبن حسین موسوی مشهدی به قیصریه از بلاد عثمانی رسید و در آنجا به محضر یکی از مشایخ صوفیه، با نام شیخ سیدعبدالله رفت. مشهدی این شیخ را با صفات و عناوینی مبالغه‌آمیز مانند «قدوة ارباب انتباه و اسوة سُلّاک و طُلّاب راه» و «الجامع لکلمات الانسیه و المقامات الانسیه» (پ-۶) یاد می‌کند. در پی این اقدام:

«سلسله محبت سابقه و سابقه مودت و موالات مجدداً مؤکد و ممهد گشت و همه فقرا و اصحاب را در کار و بر کار با اوراد و اذکار و مجاهدات بسیار دید و از اثمّار اشجار انسانیت برخوردار. بعضی از خود برکنار و گوهر منضود مقصود با خود در کنار و مانند اصحاب‌الکهف ساکن غار. فرصت غنیمت شمرده... چند گاه مجاورت بر مسافرت اختیار کرد و دل‌رمیده آرمیده قرار گرفت... و در صبح و شام به دعای دوام

دولت و حشمت و فاتحه فتح و ظفر و نصرت حضرت سلطنت پناه قیام و اقدام نمود» (۶-۷ر).

از گفته مشهدی چنین برمی آید که پیش‌تر، و احتمالاً در ایران، با این شیخ سیدعبدالله ساکن قیصریه - که در ادامه به او خواهیم پرداخت - آشنایی داشته است. محمودبن حسین مشهدی بعد از دو سال و نیمی که در خانقاه او مجاورت اختیار کرد، با شنیدن خبر بازگشت سلطان بایزید به قسطنطنیه (از نبرد) قصد دیدار او کرد. به همین دلیل و بنا به توصیه سیدعبدالله رساله‌ای تألیف کرد تا بدان واسطه بتواند به دربار راه یابد؛ توصیه چنین بود:

«امثال این طایفه به وسایل رسایل و مسایل به درگاه گیتی پناه تقرّب و توسل می جویند. اگر عجالاً رساله‌ای مؤلف گردد، مناسب خواهد بود» (۷ر). طبعاً اسم کتاب هم به این دلیل تحفة الغیب انتخاب شده که قرار بوده تحفه‌ای باشد از عالم غیب برای سلطان عثمانی. درباره این که آیا این درویش به هدف خود رسید و توانست به دربار عثمانی راه یابد یا نه، چیزی نمی‌دانیم.

بیش از این، از زندگی صاحب تحفة الغیب اطلاعی به دست نیامد. سال وفاتش نیز مشخص نیست؛ احتمالاً با توجه به هم‌زمانی با سلطان بایزید دوم (متوفی ۹۱۸ هـ.ق) و قرائنی که بعداً در خصوص سال تألیف تحفة الغیب ارائه خواهیم کرد، باید در نیمه اول قرن دهم هجری قمری در گذشته باشد.

#### شیخ سیدعبدالله کیست؟

شناسایی شیخ سیدعبدالله مذکور در تحفة الغیب که محمودبن حسین مشهدی مدتی در خانقاهش در شهر قیصریه بوده و به اشارت او این کتاب را نوشته، به شناخت بهتر نویسنده مورد بحث ما کمک می‌کند. از این شیخ سیدعبدالله هم در کتب تراجم و منابع تاریخی اطلاع اندکی در دست است. با این حال، او همان سیدعبدالله تستری



شیرازی است که در کتاب «دُرُّ الْحَبِّ فِي تَارِيخِ أَعْيَانِ حَلَبٍ» از او با عنوان «عبدالله یا عبدالله التستری، شیرازی نسبةً، الهمذانی طریقه» یاد شده و آمده است که طریقتش به سیدعلی همذانی منسوب بود. به حلب رفت و در زوایه شیخ عبدالکریم بن عبدالعزیز الخافی ساکن شد. بعد از وفات شیخ عبدالکریم به سال ۸۸۴ ه‍.ق با همسر او ازدواج کرد و مریدانی در اطرافش جمع شدند. سیدعبدالله تستری شیخ یونس بن ادريس حلبی را به‌جانشینی خود برگزید. نقل شده که گاه با یک وضو هفت شب و روز نماز می‌خواند و نمی‌خوابید یا هفده شبانه‌روز چیزی نمی‌خورد و نمی‌نوشید (ابن‌الحنبلی، ۱۹۷۳: ۸۸۰-۸۷۷/۱).

هنگامی که با زن شیخ عبدالکریم وصلت کرد، این زن ممتول بود. استادار حلب (کارپرداز و مسئول امور داخلی دربار حاکم)<sup>۱</sup> کوشید از اموال آن زن به‌ظلم چیزی بگیرد. دو مأمور را بدین منظور به زوایه سیدعبدالله فرستاد اما هنگام ورود به زوایه، هفتاد نفر از مریدان مانع ورود آن دو شدند. عیدالله پس از اطلاع از این ماجرا به شهر قیصریه مهاجرت کرد. مریدان در رکاب او خروج کردند و تا بخشی از مسیر همراهی نمودند. اما امر به بازگشتن آنان به شهر داد. در قیصریه برای صوفیان خانقاهی سامان داد. در نهایت در همین شهر درگذشت و به خاک سپرده شد. نسبت عرفانی او از طریق شیخ رشیدالدین و سیدمحمد نوربخش و اسحاق ختلانی به سیدعلی همذانی می‌رسید؛ البته صورت‌های دیگری هم ذکر شده است (ر.ک.: همان: همان‌جا).

در همین کتاب دُرُّ الْحَبِّ برخی مریدان و شاگردان او نیز معرفی شده است: ابراهیم بن ادريس حلبی شافعی (خلیفه شیخ یونس فوق‌الذکر)، احمد بن شمس‌الدین النشابی، عمر الترمذانی، محمد بن محمد حلبی، محمد بن عبدالرحمن همذانی و محمد بن قاضی خراسانی معروف به «ابن سنی» که گفته‌اند مجنون بود و به کوهی در نزدیکی قیصریه پناه می‌برد اما با یک نگاه سیدعبدالله تستری حائز عقل شد و سپس،

در ساختن خانقاه سیدعبیدالله در قیصریه به او کمک کرد (ر.ک.: همان: ۲۷/۱، ۱۹۰، ۱۰۲۶؛ ۱۳۹/۲، ۱۸۳، ۲۹۹، ۲۱۶).

یوسف بن حاج حمزه ملاطی (از معاصران محمودبن حسین مشهدی) در کتاب شرح غزل ملاً جلال‌الدین (نسخه خطی شماره ۱۸۵۹ کتابخانه ایاصوفیا، شرحی به عربی از غزلی منسوب به مولوی) خود را یکی از شاگردان «قطب‌العارفین و سلطان‌المحققین، سیدعبیدالله شیرازی تستری متوفی در قیصریه» معرفی و اشاره می‌کند که شیخش از سلسله شیخ نجم‌الدین کبری بود (ص ۲).

ملاطی در بخشی دیگر از رساله خود (۳۷-۳۷پ) این سخن را از او نقل می‌کند: «من کان همته الی ما یدخل بطنه فقیمته ما یدخل بطنه».

این عبیدالله شیرازی تستری را نباید با ملاً عبدالله بن حسین تستری و ملاً عبدالله بن محمود تستری، هر دو از فقیهان قرن دهم، اشتباه گرفت (ر.ک.: آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱-۱۸۵؛ ۱۵۷/۱۱؛ افندی اصفهانی، ۱۳۸۵: ۲۸۴/۱). همچنین، این شیخ سیدعبیدالله تستری با عبیدالله چلبی که در همین دوران می‌زیسته، متفاوت است. چلبی قصیده برده را شرح کرده و در سال ۹۳۶ هـ ق درحالی که قاضی حلب بوده، درگذشته است (سامی، ۱۳۱۱-۱۳۱۶: ذیل عبیدالله چلبی).

پس این شیخ سیدعبیدالله اصالتاً شیرازی هم احتمالاً از تستر و در اثر وقایع یا دلایلی که از آن اطلاعی نداریم، به حلب و سپس به قیصریه مهاجرت کرده و از مشایخ کبرویه بوده که مریدان درخور توجهی داشته است. با توجه به وقایع زندگی او، باید وفات او در نیمه اول قرن دهم و در قیصریه روی داده باشد.

### سال تألیف تحفة الغیب

در ابتدای حکمرانی بایزید دوم، به دلایلی -از جمله اختلاف با برادرش جم بر سر قدرت و پناه بردن جم به اروپاییان- کشورگشایی بدان صورت که در دوران سلطان

محمد فاتح انجام می‌شد، متوقف گردید و پس از مرگ جم به سال ۹۰۰ هـ ق بود که مجدداً سیاست جهاد و حمله به سرزمین‌های مجاور در پیش گرفته شد. بایزید دوم نواحی کیلی و اکرمان را که در تجارت صحرای شمال نقش داشتند، به تصرف خود درآورد و موجبات رویارویی با لهستان را فراهم ساخت (امامی خوبی، ۱۴۰۰: ۶۹). از آنجا که محمودبن حسین مشهدی در ابتدای رساله خود می‌گوید:

«مدتی مدید و عهد[ی] بعید بود که این خادم جازم درویشان... اخبار نهایت عدالت ایالت و جهانداری و... ماحی قوانین کفر و حامی حوزه دین، مشید ارکان شرع و مؤید اهل یقین... صاحب لوای غزای اسلام و ناصب اعلام احسان و اکرام... حضرت خداوندگار، سلطان بایزید، یزید الله الحمید المجدید مدّة خلافته و ظلال رأفته علی فرق فرق المسلمین من کل دنی و علی و سعید، متوالیاً متعاقباً می‌شنید و نسّمات نفحات برکات رفاهیت و جمعیت راعی و رعیت بارعایت این مملکت متواتراً می‌وزید» (۳-۴).

و در ادامه هم پس از این که خبر پیروزی‌های لشکر بایزید دوم و بازگشت او به پایتخت را شنید، کوشید با تألیف رساله‌ای در تصوف به دربار او راه یابد (۷-۷پ)، می‌توان چنین نتیجه گرفت که *تحفة الغیب* در اوایل قرن دهم و میان سال‌های ۹۰۰-۹۱۸ هـ ق نگاشته شده است؛ زیرا در این سال‌ها بود که بایزید دوم به جنگاوری و کشورگشایی می‌پرداخت.

#### معرفی نسخه

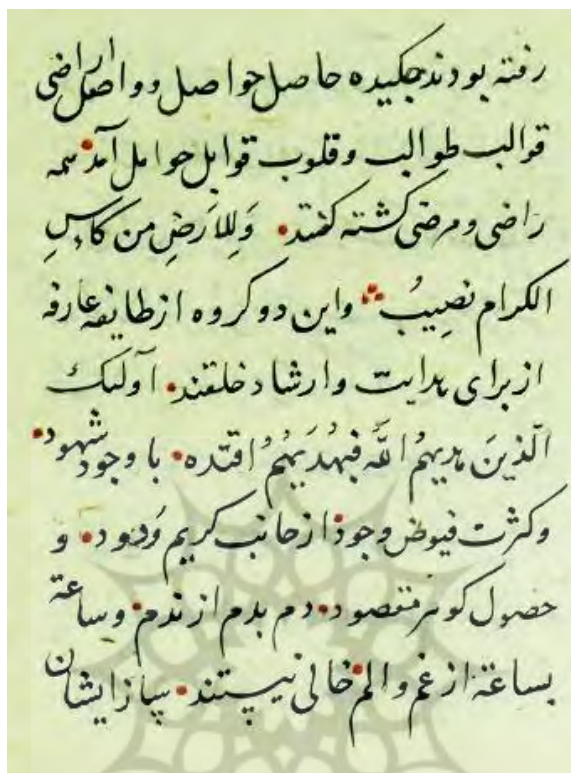
تنها نسخه شناسایی شده از *تحفة الغیب* در کتابخانه ایاصوفیای استانبول به شماره ۱۷۹۲ نگهداری می‌شود<sup>۲</sup>. عناوینش به شنگرف است و ۷۹ برگ دارد. ابعاد اوراق ۱۲۶×۱۷۲ و ابعاد متن ۷۰×۹۰ است (حسینی، ۱۳۹۰: ۸۱). این نسخه به خط نستعلیق متوسط و خوانایی نوشته شده و کامل است؛ هرچند در مواردی خواندن آن به دلیل تساهل در

نقطه‌گذاری و... دشوار می‌شود. در گوشه‌های پایین اوراق، اثر آبدیدگی دیده می‌شود. نام کاتب و سال کتابت در انتهای نسخه نوشته نشده است. این نسخه را سلطان محمود عثمانی وقف کرده و وقف‌نامه به دست احمد شیخ‌زاده، مفتش اوقاف حرمین شریفین، نوشته شده است. یادداشت ابتدای نسخه چنین است: «قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطانتنا الاعظم والخاقان المعظم مالک البرین و البحرین، خادم الحرمین الشریفین، السلطان بن السلطان، السلطان الغازی محمودخان، وقفاً صحیحاً شرعياً لمن طالع و استرشد و اناب و استسعد خلد الله ملكه الامجد حرره الفقير احمد شيخزاده المفتش باوقاف الحرمین الشریفین غفر لهما».

مهر هر دو فرد مذکور هم در این صفحه مشخص است. با توجه به نقش مهر و طغرای پادشاه، منظور سلطان محمود اول است که در سال‌های ۱۱۴۲ تا ۱۱۶۸ هـ ق پادشاهی کرد (سامی، ۱۳۱۱-۱۳۱۶: ذیل محمودخان اول).

#### ویژگی‌های رسم الخطی تحفة الغیب

نکته مهم در این نسخه استفاده از نقطه‌گذاری با شنگرف بعد از اتمام جملات یا برای تقطیع و درست‌خوانی و مکث میان عبارات است. علاوه‌براین، با این که بیشتر مصراع‌های ابیات در یک سطر مستقل کتابت شده‌اند، در مواردی پس از پایان مصراع اول و یا قبل و بعد از بیت یا مصرع از علامت سه‌نقطه مثلی به شکل «...» استفاده شده است (شکل ۱).



شکل ۱- ص ۱۶ پ که در آن انواع علامت گذاری و رسم الخط نسخه مشاهده می‌شود.

Fig 1- P. 16, where can see the types of markings and handwriting of the manuscript.

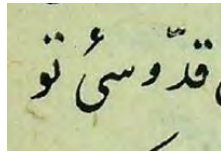
اما مهم‌ترین خصوصیات رسم الخطی نسخه تحفة الغیب عبارت است از:

- زیر حداقل نیمی از سین‌ها سه نقطه (پل) گذاشته شده است.

- کسره اضافه کلمات گذاشته شده است؛ به‌ویژه وقتی که بیش از دو کلمه به هم

اضافه شده‌اند که از خصوصیات زبانی این کتاب است.

- یاء ابتر بر روی هاء ناملفوظ در اکثر موارد رعایت شده است. به جای «ای» مثلاً در «گفته‌ای» و «سفته‌ای» (۲ر) هم از یاء ابتر استفاده شده است و نیز به جای کسره برای کلمات مختوم به «ی» هم دیده می‌شود، مانند ص اپ:



شکل ۲- ص ۱ پ که در آن از یاء ابتر به جای کسره استفاده شده است.

Fig 2- P. 1 p, where Ya Abtar is used instead of a fraction.

- سرکش «گ» و دو نقطه از «چ» گذاشته نشده است، اما نقطه‌های «پ» رعایت شده است. «ژ» هم در این اثر استفاده نشده تا در خصوص نوع نقطه‌گذاری اش اظهار نظر شود. همچنین کاتب در نقطه‌گذاری برای سایر حروف با تساهل رفتار کرده است. - متصل نویسی به شکل متوسطی اجرا شده است، مثل: «هیجکونه»، «بنوبت»، «اینست» اما قانون ثابتی وجود ندارد، همچنان‌که «خاک‌بیز» در ص ۴۷ر جدا و در صفحه بعد سرهم نوشته شده است یا در یک مورد «به‌ببند» (ص ۷۲ر) به شکل مذکور آمده است.

- گاه زیر «ی» دو نقطه گذاشته شده، اما عموماً چنین نیست. - به جای الف مقصوره در کلماتی مانند «الهی» یا «علیه‌السلام» از علامت مد استفاده می‌شود.

- به کار بردن رسم‌الخط عربی برای کلماتی مانند «جهة»، «صلوة» و «زکوة».

### موضوع تحفة الغیب و مشرب فکری نویسنده

همان‌گونه که از بخش‌های معرفی مشخصات ظاهری نسخه تحفة الغیب برمی‌آید، این کتاب یک رساله نسبتاً مختصر است که یک مقدمه (در حمد خداوند و ستایش پیامبر اکرم و شرح مختصری درباره نویسنده و دلیل تألیف کتاب) و چهار باب دارد:

باب اول، در بیان تخلیق عالم و تحقیق آدم و خاتم‌الانبیا و خاتم‌الاولیا (۸-۳۴پ): با اشاره به آیه ۱۹۰ سوره آل عمران و آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون و نیز حدیث نبوی «کان الله و لم یکن معه الشیء» به مسائلی مانند آفرینش جهان و ترتیب خلقت موجودات (عقل اول، عرش، فلک اطلس، زمین و افلاک، انسان و...)، صفات خداوند، رؤیت حق و تجلی او، تمرّد ابلیس، از نوربودن جسم پیامبر اکرم (ص) و انتقال آن نور از جبین اجدادش و خرابی عالم در آخرالزمان پرداخته شده است. مشهدی، خاتم‌الاولیا را حضرت مهدی موعود (عج) می‌داند که مطابق عقاید اهل سنت «از نسل آن حضرت است و احادیث صحیحیه به وجود او وارد است و هو خاتم‌الاولیاء و او نکته و نقطه دایره نونان امکان و انسان است و اولیای امت همه مظاهر تفصیلیه اویند و او جامع جمیع تفاسیل و حصص آن» (۳۳ر). به عقیده مشهدی، پس از ظهور مهدی موعود چون مقصود از آفرینش، اظهار کمال آثار اسما و صفات بود که عبودیت و معرفت است و اسرار احکام نبوت و ولایت و این‌ها به انتها رسیده، انتظام آفرینش به انتها خواهد رسید. بعد از آن، اگر اندک مدتی انسان‌هایی موجود باشند در عداد اعتبار و حساب نخواهند بود. پس از آن در طبیعت دنیا ضعف پیدا می‌شود؛ مردان و زنان عقیم می‌شوند و بیشتر متولدان مؤنث خواهند بود تا این که عالم روی به خرابی آورد و دیگر علامات قیامت ظاهر شود.

باب دوم، در ذکر سرّ صلاة که مقصود اصلی اعمال است (۳۴پ-۵۲ر): این باب با اشاره به آیه ۱۰۳ سوره نساء و با این مقدمه آغاز می‌شود که آدمی نسخه جامعه الهیه و کونیه است. پس از آن به ذکر صفات ظلمانی و ناپسند انسان می‌پردازد. میل به حسیض

عالم طبیعت بر بعضی غالب است. با این که نفس انسان همنشین و دشمن‌ترین دشمن او است، حکمت و عنایت خداوندی اقتضا کرد که برای هدایت و حمایت بندگان و رعایت حال ایشان، انبیا را بفرستد تا قواعد دین را تبیین کنند. وقتی حضرت رسول اکرم (ص) مبعوث شد، ارکان اربعه نماز، روزه، زکات و حج مقرر شد و مقصود اصلی از این ارکان اربعه همان نماز است که اشمَل و اکمل طاعات و قربات و افضل اعمال و عبادات است. اهمیت حضور قلب در نماز، تأثیر نماز، ویژگی‌های نمازگزار راستین از دیگر موضوع‌های این باب است.

باب سوم، در بیان اخلاق مرضیه (۵۲-۷۱پ): در این باب پس از اشاره به آیه چهارم سوره قلم: «وَأَنْكَرَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٍ» و چند حدیث از پیامبر اکرم (ص)، اخلاق کریمه از نعمت‌های بزرگ خداوند دانسته شده است. برای انسان از نظر صورت و معنی هیچ کمالی و شرفی بهتر از تحصیل اخلاق حسنه و تبدیل اخلاق سیئه نیست تا همچنانکه از نظر خلقت صورت از حیوان ممتاز است، به سبب حسن خُلق هم امتیاز یابد و جامع حسن صورت و سیرت شود. منبع مکارم اخلاق، اصول اربعه صفات حکمت و عدل و عفت و شجاعت است و تنها کسی که به کمال این اوصاف رسید، حضرت محمد (ص) بود. هر کس که جامع این اصول شود، شایسته رهبری است و هر که به هیچ‌یک از این اوصاف چهارگانه نرسیده باشد، از میان مردم واجب‌الخراج است؛ زیرا شیطانی است در صورت انسان. همچنین به این نکته پرداخته شده که وجود صفات ذمیمه لازم است تا با وجود آنها صفات نیک دیده شود.

در پایان باب سوم نیز توضیحی آورده می‌شود که «این بیچاره در این کتاب، از باب عدل ارباب عدالت و ایالت که سلاطین اساتین دین‌اند، شمه‌ای نوشت که اینجا مشعر به ترغیب تحصیل حاصل بود و آن عبث و عیب می‌نمود و بی‌ادبی و بی‌انصافی و گستاخی خواست بود؛ زیرا که آثار برکات آن در این ملک چندان مشاهده شده که اگر خواهد کمال آن را به تحریر یا تقریر بیان و ادا کند، در آن عاجز و حیران خواهد بود و



آنچه مؤدی شود ممکن که مستمعین مع حسن اعتقاد به صدق قایل و ناقل مستعبد شمرند و مؤدی به فساد اعتقاد و سوءظن گردد» (۶۹پ-۷۰ر).

در واقع، محمودبن حسین مشهدی به قدرت و آرامش حاکم در دوران پادشاهی بایزید دوم اشاره دارد و گوشه‌چشمی هم به این ماجرا که قرار است این کتاب را به سلطان اهدا کند؛ از این رو، مختصری در باب مقام سلطنت می‌نویسد و فصل را به دعایی درخصوص تداوم پادشاهی او و گسترش حکومتش و شکست دادن کفار ختم می‌کند. خلاصه کلام او این است که همان‌گونه که گفته‌اند، سلاطین ظل‌الله‌اند و صفت قدرت از صفات سبعة است، و همچنین، روایت است که سلطان عادل درجه اولیا دارد. اگر در سلاطین صفات علم و عدل و تقوا و شجاعت جمع شود، از بعضی اولیا ترقی می‌یابند و از مرتبه انبیا نصیبی می‌گیرند و خلافت کامله حق و سلطنت صوری و معنوی را به دست می‌آورند.

باب چهارم، در ذکر سرّ و سرّ ذکر و صلوات بر پیغمبر و بعضی ادعیه (۷۱پ-۷۹ر): با اشاره به آیاتی از قرآن کریم از جمله «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (بقره، ۱۵۲) و حدیثی نبوی به اهمیت ذکر پرداخته و با این توضیح که ذکر خفی از ریا به دور و به عجب نزدیک است، ذکر خفی را به نسبت ذکر جهر (جلی) اولی دانسته است. معنی سرّ ذکر در این دانسته شده که اگر سالک بتواند در زمان گفتن ذکر، دل را به حق مشغول بدارد به آن صورت که اغیار از خاطر پاک شوند و از ذکر گفتن و از خود نیز بی‌شعور شود، کمال نیستی که فنا است حاصل می‌شود. از برکت این معنی ذاکر را یقینی حاصل می‌شود که همه اشیا به خود نیستند و به حق هستند. شرط در دعاکردن این است که در وقت فراغ دل و صفای سرّ از روی تضرّع و ندامت در بهترین ساعات سحر به دعاکردن مشغول شود. در میان مطالب این باب اوراد، دعاها و انواع صلواتی ذکر شده تا مخاطب بتواند با استفاده از آنها به مراد خود نایل شود.

از مطالب تحفة الغیب چنین برداشت می‌شود که محمودبن حسین موسوی مشهدی اهل تسنن و اشعری است. برای مثال از نظر او در خصوص رؤیت حق (۲۱پ)، بلاتکیف و بلاتشبییه بودن استوای خداوند بر عرش (۲۶ر) و معراج جسمانی پیامبر اکرم (۳۲ر) اشعریت او آشکار می‌شود. همچنین او به نقل از «عایشه رضی الله عنه» از پیامبر اکرم (ص) حدیث نقل (۴۹پ) و از امام علی (ع) به عنوان خلیفه چهارم یاد می‌کند (۵۸پ). با این حال، مشهدی با احترام از بزرگان و ائمه تشیع یاد می‌کند.

او چند بار با احترام بسیار از امام علی (ع) یاد کرده است: در مقدمه کتاب با عبارات «بر مقتضای کلام تمام امام همام، وصی نبی عربی، علی ولی، علیه الصلاة و علیه السلام» بیتی منسوب به ایشان را نقل کرده است (۴پ-۵ر). در باب اول نیز یک حدیث در باب آفرینش (۲۳پ) از امام علی (ع) نقل و باب هم با عبارت «قال علی کرم الله وجهه» با یک بیت منسوب به ایشان به پایان رسیده است (۳۴پ).

اما زیباترین بخشی که در آن از این امام یاد شده، در باب دوم است که با این جملات «نقل است که روزی خلیفه رابع، الذی وجهه کالبدر الطالع و سیفه کالبرق اللامع، شیر بیشه ولایت و صاحب پیشه هدایت، امیرالمؤمنین علی علیه سلام الله الولی به حکم قضا در معركة غزا از روی رغبت و رضا درآمد»، داستان معروف نبرد ایشان با عمرو بن عبدود آمده است تا از این طریق رهیدگی این امام از صفات بشری را نشان دهد (۵۸پ-۶۰ر).

نویسنده تحفة الغیب در باب چهارم به دعایی که حضرت محمد (ص) به «فاطمه رضی الله عنها» یاد داده (۷۵پ)، اشاره دارد و در باب دوم، وقتی از عفو سخن می‌گوید، داستانی از امام چهارم شیعیان نقل می‌کند. برای این که عقیده و احترام مشهدی به این امام و اهل بیت پیامبر روشن شود، این حکایت را عیناً نقل می‌کنیم:

«نقل است که روزی جاریهٔ امام انام، ملقب به سجّاد، امام زین‌العابدین علی بن الحسین، صلوات‌الله علی جدّهما و علیهما اجمعین طعام پیش امام می‌آورد. از روی غفلت از دستش بیفتاد و بر جامهٔ حضرت امام ریخت. خاطر عاطر امام از بی‌ادبی و غفلت او متغیر گشت و جاریهٔ فصیحه از حرکت قبیحهٔ خود متندّم و متأثر شد. بدیهتاً خواند: وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظُ. امام فرمود: كُنْتُ كُظِمْتُ غَيْظِي. بعده خواند که وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ. گفت: عَفْوٌ عَنْكَ. بعده خواند: وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. امام گفت: اعْتَقُكَ» (۶۰-۶۰پ).

همان‌گونه که پیش از این، در شرح زندگانی‌اش نشان دادیم، سلسلهٔ تصوّف او و شیخ‌سیدعبیدالله به سیدعلی همدانی و نجم‌الدین کبری می‌رسد. سیدعلی همدانی معروف به «امیرکبیر»<sup>۳</sup> و «شاه همدان» (۷۱۴-۷۸۶ ه.ق) از مشایخ بسیار تأثیرگذار بویژه در کشمیر و سرزمین‌های شرقی ایران بود (ریاض، ۱۳۷۰: ۳، ۶ و ۶۸). همدانی در تصوّف بسیار تحت تأثیر تعلیمات علماءالدّولهٔ سمنانی (۶۵۹-۷۳۶ ه.ق) بود. همچنین سلسلهٔ طریقت او با پنج واسطه که یکی همان علماءالدّولهٔ سمنانی است، به نجم‌الدین کبری (مقتول ۶۱۶ ه.ق)، مؤسس سلسلهٔ کبرویه می‌رسد (همان: ۲۲).

مشهدی در *تحفة‌الغیب* هم از علماءالدّولهٔ سمنانی (۷۳۶-۷۷۷) و هم از سیدعلی همدانی (۷۷۸-۷۹۹) دعا نقل می‌کند که دومی برای حسن ختام کتاب است و جالب این که ادعا می‌کند هر دو شیخ آن دعا را از حضرت خضر تعلیم یافته‌اند. این دو به همراه شیخ سیدعبیدالله و ابراهیم ادهم تنها مشایخی هستند که نامشان در *تحفة‌الغیب* ذکر شده است. این امر نشان از ارادت قلبی مؤلف به مشایخ سلسلهٔ کبرویه دارد.

در تمام متن این فصول به آیات و روایات و کلام بزرگان استشهاد شده و حتی شروع هر باب با آیه یا آیتی از قرآن کریم است. همچنین گاه هم ابیاتی به فارسی یا عربی به تناسب موضوع آمده است. چند حکایت هم در میان مطالب کتاب نقل شده است.

### سبک زبانی و وجه ادبی تحفة الغیب

نثر فارسی در قرن نهم و پس از آن دچار انحطاط ادبی شد. از طرفی ساده‌نویسی به وجود آمد و از طرف دیگر استفاده از لغات ترکی و مغولی بیشتر شد و ادب عرب در متون منثور فارسی کمتر مورد توجه قرار گرفت. آثار این دوره را به‌طور کلی باید کتب تحقیقی سطحی و تقلیدی دانست. طبقه عرفا که اندک‌اندک اصالت خود را از دست داده بودند و نتوانستند کتب عرفانی اصیلی بنویسند، به درسی‌کردن عرفان و شرح اصطلاحات و غامض جلوه‌دادن مفاهیم آن پرداختند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۸-۲۰۰).

در این دوران است که *تحفة الغیب* محمودبن حسین مشهدی نوشته شده که برخی از خصوصیات یادشده را می‌توان در آن دید. جالب این که با وجود تألیف اثر در سرزمین عثمانی، از لغات ترکی و مغولی تقریباً اثری نیست. نویسنده فردی عربی‌دان و علاقه‌مند به آهنگ لغات از طریق سجع و جناس و ذکر لغات هم‌ریشه و تتابع اضافات است و از طولانی‌شدن جملات و اطناب پرهیز ندارد. در این موارد گاه می‌توان جملات و عبارات خیالی و ادیبی نیز یافت که از رهگذر تمثیل و تشبیه و صنایع لفظی و... به وجود آمده‌اند. بسامد کلمات عربی در کتاب زیاد است.

در واقع، نثر او را باید نوعی نثر فنی دانست. در بخش‌هایی متن چنان فنی می‌شود که رساندن معنا و مقصود که باید در متون عرفانی اصل باشد، به مسأله‌ای فرعی تبدیل می‌شود. در این کتاب همچنین ابیات فارسی و عربی و نیز دو مصراع عربی نقل شده که علاقه‌مندی این صوفی به ادبیات فارسی و عربی را نشان می‌دهد. برخی از این ابیات سطح ادبی بالایی ندارند و شاعر آنها دانسته نیست؛ شاید برخی را خود نویسنده به تناسب موضوع ساخته باشد. می‌توان گفت این اشعار ناشناخته از نظر تاریخ ادبی ارزشمندتر از اشعاری است که از شاعران شناخته‌شده نقل شده است.

ابیاتی که در *تحفة الغیب* در میان مطالب به صورت تک‌بیت، رباعی یا سه بیت آمده، جمعاً ۴۵ عدد است. از این تعداد، ۳۶ بیت به زبان فارسی و از شاعرانی مثل عطار

نیشابوری، جلال‌الدین مولوی، قاسم انوار، سعدی، ابوسعید ابوالخیر (منسوب) و ۹ بیت به عربی و منسوب به امام علی (ع) و یا از ابن فارض و... است.

به طور کلی استعمال صورت‌های قدیم واژه‌ها و افعال فارسی مثل «گفتندی» (۶۸پ)، «خواست بود» (۷۰ز) افعال دعایی مانند «داراد» و «کناد» (۶۹پ) اندک است. در این اثر واژگان ساده فارسی با کلمات و آیات و احادیث به زبان عربی درهم آمیخته است؛ گاه نویسندگان به دلایلی چون پیچیده بودن مباحث یا نقل حکایات، کمتر به پیچیده‌نویسی و استفاده از سجع و جناس و تنایع اضافات و جز آن روی می‌آورد و متن ساده‌تر می‌شود. همان‌طور که ملک‌الشعرای بهار درباره نثر این دوره توضیح می‌دهد، الفاظ از حلیت و کسوتی که داشته‌اند عریان شده‌اند. افعال به واسطه حذف باء تأکید و استعمال نشدن پیشوندها یکدست شده است. حذف ضمائر و افعال معین، کثرت مترادفات و از یادرفتن طرز جمله‌بندی‌های موجز به شیوه قدیم، نثر این دوره را از فخامت دور کرده است (بهار، ۱۳۸۴: ۲۷۷-۲۷۸). شفیع‌ی کدکنی (۱۳۹۲: ۲۶۱) هم معتقد است در عصر تیموری به بعد، همان‌گونه که تجارب صوفیه تکراری و بدون تازگی است، زبان تصوف روی به ضعف دارد.

در زیر به مهم‌ترین خصوصیات زبانی و وجوه ادبی تحفة الغیب با ذکر شواهدی اکتفا

می‌کنیم:

#### ۱- عربی‌نویسی

عربی‌نویسی هم به صورت استفاده از کلمه و ادای مفهوم به صورت جمله دیده می‌شود و هم با استشهاد به آیات و احادیث و امثال. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، برخلاف دیگر متون این دوره، کتاب از کلمات ترکی و مغولی خالی است. چند مثال:

- هر چند بیچاره در خود بضاعت و استطاعت آن نمی‌یافت اما به حکم «المأمور

معذور» بدین امر اطاعتاً و امتثالاً اشتغال نمود (۷-۷پ).

- شخص صلاة صحیح الاعضاء و سلیم الاجزاء و ذی روح باشد و مسلح به سلاح با اصلاح «الوضوء سلاح المؤمن» که عبارت از طهارت اعضا است به آب ظهور از أحداث و اخبار للعوام با طهارت جوارح از ایلام و آثام و طهارت نفس از ذمائم اخلاق و حسایس اوصاف للخواص با طهارت جان از غیر حق پاک و صاف للأخص (۴۳ر).  
- حالش هم مصدق باشد، نه چون منافق که قولش صادق است فی نفسه و قلبش مکذب او فی اعتقاده و در قرائت بداند که خطاب با حق می‌کند (۵۰پ).  
- غفاراً ستاراً، یوم تبلی السرائر به خطاب پرعتاب «لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» سیاه‌رو و رسوا و شرمسار مکن (۵۲ر).

پس اگر گاهی ذکری چند فوق الخفیه و دون الجهر گفته شود خلافاً للعاده و دفعاً للعجب دور نمی‌نماید (۷۲ر).

کاربرد عبارات و جملات عربی به گونه‌ای است که گویی مؤلف زبان اصلی کتاب را فراموش می‌کند. گاهی نویسنده به تعبیر عربی در میان جملات فارسی اکتفا نمی‌کند و زبان متن را تغییر می‌دهد:

- پس اساس آخر مقصود باشد بالعلم و اول موجود بالفعل و سقف اول معلوم باشد بالقصد و آخر موجود بالفعل. فالإنسان هو المقصود من ایجاد العالم و إليه توجهت العناية الكلية الالهية و هو الأشرف الأکمل فی مبانیه و المختصر الأعظم فی معانیه (۲۳-۲۳پ).

## ۲- آهنگین بودن

نثر صوفیه را غالباً نثری موسیقایی دانسته‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۰۰). این موسیقایی بودن از طریق سجع و جناس و تتابع اضافات در این کتاب دیده می‌شود؛ هرچند زیاده‌روی در آن و کاربرد مترادفات به اطناب انجامیده و آن را به متون فنی و مصنوع آن دوره نزدیک کرده است. برای نمونه:

- صفت علمیت و مریدیت حضرت عزت، عزت اسماؤه، بر وفق مشیت و قضا آن اقتضا کرد که آفتاب عالم‌تاب حقیقت از مطلع تنق بطون وحدت و کمون جیب بی‌عیب لاریب غیب هویت بر افق برج عالم شهادت که اوج سماء انسانیت است، طلوع فرماید تا از آثار اسرار اسما که نسب و اضافات ذات متعالی صفاتند، انوار جواهر طواهر فراید با فواید و حقایق فوایق لطایف معارف و دقایق رقایق رایق معانی شرایف باظرایف در مظاهر ناسوتی که زبده و عمده ملکی و ملکوتی‌اند و مختص به فیوض جبروتی و مواهب لاهوتی، لموع و سطوع نماید و به مقتضای آیت باسرایت «یحبهم و یحبونه» اسم طالبی و مطلوبی و رسم محبی و محبوبی و آیین عارفی و معروفی و شیوه عاشقی و معشوقی پیدا و هویدا گردد و قلوب محبان مخلص به جان مشتاق و صدور طالبان راغب صادق جگرسوخته نیران بادیه فراق و مقیمان معتکف زاویه هاویه اشواق، مورد صدور وفور سرور و نور و حضور نامحضور شود و هر کس به زبان وقت بگوید، رباعی... (۹-۱۰پ).

- ترک آن نه طریق مروّت و راه مردی باشد. تا زنده‌ام این ره را تازنده‌ام و تا جوینده‌ام یابنده‌ام و این در را تا بنده‌ام تابنده‌ام (۴۷پ-۴۸ر).  
- اگر تیغ برانم برانم بر آنم که شاید از حرکت نفس باشد، نه از حق (۵۹ر).  
در این میان، لف و نشر هم در آهنگین و ادبی کردن کلام مؤثر افتاده است:  
- چون در راحت نفس خسارت آخرت و در رنج دنیا گنج ریح و تجارت دیدند، در آن و این بر خود بستند و گشودند (۱۸پ).  
- نفس همنشین است و شیطان در کمین و این غالب و آن طالب (۳۶ر).

### ۳- بهره‌بردن از تشبیه

استفاده از تشبیه، به‌ویژه تشبیه بلیغ، در ادبیت متن تأثیر گذاشته است، مانند:  
- آثار آن انوار در شهرستان وجود انتشار یافت (۴۵ر-۴۵پ).

- لمعه‌ای از آفتاب ضمیر منیر حضرت امیر کبیر عندالمقابلة در خانه دل تاریک او افتاد و به دولت صبح سعادت ایمان همچو روز روشن گشت (۵۹-۵۹پ).

#### ۴- کاربرد تمثیل

برای روشن شدن بحث، گاه از تمثیل استفاده می‌شود، مثل:

- مثل آن‌ها که بعد از مهدی آخرالزمان باشند، مثل آبی است که مزارع جهت زراعت در نهر جاری ساخته باشد، زراعت که به آخر رسید، آب را از بالا در بست، لیکن همچنان در جوی به دستور سابق جاری می‌نماید. هر کس که خبیر است می‌داند که این جریان اعتبار ندارد و زود انقطاع خواهد پذیرفت و فایده‌ای بر آن مترتب نیست و هیچ‌کس آن را مترقب نی. یا مثل سبزی اشجار است بعد از قطع اثمار که هیچ اعتبار ندارد به خلاف سبزی بهار و عن قریب باد خزان وزان گشته، اوراق ریزان خواهند شد (۳۳-۳۴ر).

#### ۵- استفاده از فعل جمع برای جمع غیرعافل

عن قریب باد خزان وزان گشته، اوراق ریزان خواهند شد (۳۴ر).

#### ۶- دو حرف اضافه برای متمم فعل

البته دو حرف اضافه همواره دیده نمی‌شود و سبک غالب نیست:

- همچنان که انسان راه، مر این نماز را نیز ظاهری است و باطنی، و روحی و بدنی (۴۲ر).

- حکمت حالتی است مر نفس را که به آن ادراک می‌کند صواب را از خطا در جمیع احوال و افعال (۵۵ر).



## ۷- کاربرد نابجای وجه وصفی

عبارت یا وجه وصفی عبارتی است که فعل آن به جای این که به یکی از صیغه‌های صرفی باشد، به صورت صفت مفعولی است. در عبارت وصفی زمان و شخص و وجه فعل نامشخص است (نجفی، ۱۳۷۶: ۲۶۴). چند نمونه از *تحفة الغیب*:

- همه راضی و مرضی گشته گفتند: و للارض من كأس الكرام نصیب (۱۶پ).

- گفت انا گرد طرد و رد و غبار ادبار به روی او نشاند و دمار از روزگار او برآورده، از درگاهش براند (۲۹ر).

- چون بنده را خواجه بنواخت و از خاک مذلت برداشته بر تخت قربت نشاند (۴۴پ).

- از نقایص و خذلان و اغوای شیطان مخلص یافته، مخلص شود و داخل دایره اهل استثنای «إلا عبادك منهم المخلصين» گشته، در سلک اولیای «ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» منخرط گردد (۶۸ر).

ملک الشعراى بهار درباره استفاده نابجا از افعال وصفی در این دوره نوشته است: «از حیث صرف و نحو نیز نثر بسیار تنزل کرده است. فعل‌های وصفی که قبلاً دیدیم که گاه به گاه در محل معین و با ضابطه و آیین خاص به کار می‌رفت، در این ادوار به تکرار و پی‌درپی چه به حال وصفی و چه به حال خبری یعنی به صیغه ماضی نقلی یا بعید با حذف فعل معین استعمال می‌شود که هنوز هم در کار است» (بهار، ۱۳۸۴: ۲۰۹). ظاهراً تا اواسط قرن هفتم، وجه وصفی به این شیوه استفاده نمی‌شده و فقط در مواردی فعل معین (اسنادی) حذف می‌شده است (ر.ک.: نجفی، ۱۳۷۶: ۲۶۴-۲۶۶).

## نتیجه

نسخه خطی شماره ۱۷۹۲ کتابخانه ایاصوفیای استانبول تنها نسخه شناخته شده از *تحفة الغیب* اثر محمودبن حسین موسوی مشهدی است. از این نویسنده جز آنچه خودش

در این کتاب گفته، اطلاعی به دست نیامد. او صوفیی بود که در اثر فتنه‌ها و ظلم‌های رایج در خراسان در اواخر قرن نهم هجری به عثمانی مهاجرت کرد. دو سال و نیم در خانقاه شیخ سیدعبدالله شیرازی تستری در شهر قیصریه ماند. آن‌گاه که قصد پیوستن به دربار بایزید دوم را داشت، بنابه توصیه سیدعبدالله رساله‌ای در تصوف نوشت تا بدان واسطه و به منزله تحفه‌ای باشد برای رسیدن به دربار عثمانی. به استناد قرینه‌ای تاریخی، تحفة الغیب باید میان سال‌های ۹۰۰ تا ۹۱۸ هـ ق نوشته شده باشد. ادامه زندگی محمودبن حسین برای ما ناشناخته است.

محمودبن حسین مشهدی اشعری اهل تسنن اما علاقه‌مند و دوستدار ائمه و اهل بیت (ع) است. این نکته از بخش‌های مختلف رساله‌اش دریافت می‌شود. مشهدی در تحفة الغیب در یک مقدمه و چهار باب به آفرینش، اهمیت نماز، اخلاق پسندیده و ذکر می‌پردازد و البته مسائل گوناگون دیگری هم مطرح می‌کند. او و شیخ سیدعبدالله سرسپرده طریقت کبرویه بودند و سلسله طریقتشان از طریق سیدعلی همدانی و علاءالدوله سمنانی به نجم‌الدین کبری می‌رسید.

متن رساله مستند به آیات و احادیث و حکایات مختلف است و در میان متن گاه بیت یا ابیاتی به فارسی یا عربی آورده می‌شود. شاعر یا شاعران برخی از ابیات فارسی مشخص نیست. ممکن است ابیات از آن خود نویسنده باشد. در حال این ابیات برای ثبت در تاریخ ادبی فارسی ارزشمند هستند. نسخه خطی تحفة الغیب از حیث نقطه‌گذاری نیز درخور توجه است. همچنین در بخش عمده‌ای از متن این اثر شاهد استفاده از کلمات و عبارات عربی هستیم. نویسنده توجه بسیاری به آرایه‌های لفظی مانند سجع، جناس و تتابع اضافات دارد که در مواردی باعث اطناب در سخن می‌شود.

## یادداشت‌ها

- ۱- قشقدی «استادار» را به کسر اول و مرکب از «استد، ستد» به معنی ستدن و گرفتن و «دار» به معنی دارنده فرض کرده است (مولوی، ۱۳۷۸، حواشی فروزانفر: ۵۲۲/۷). اما احتمالاً این کلمه همان «استاذالدار» است. در عهد عباسیان و پس از آن به کسی استادار می‌گفته‌اند که امور بیوتات خلافت و نظم داخلی کاخ‌ها (مطبخ و شرابخانه و غلامان و جز آن) را برعهده داشته است. آن را در فارسی به «استاسرا» ترجمه کرده‌اند. مولوی گفته است: ورتو ای استاسرا متهم داری مرا/ روی زرد و چشم تر می‌دهد از دل نشان (ر.ک.: همان، ۱۹۱/۷ و ۵۲۲).
- ۲- دسترسی به تصاویر این نسخه به لطف دوست محقق و ارجمندمان، آقای علی صفری آق‌قلعه میسر شد. از ایشان سپاسگزاریم.
- ۳- در *تحفة الغیب* دو بار این لقب برای افراد به کار رفته است، یک بار برای امام علی (ع) در ۵۹ و بار دوم برای همین سیدعلی همدانی در ۷۸ پ.

## منابع

### الف) کتاب‌ها

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم: قلم و اندیشه.
۲. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۳ق)، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت: دارالاضواء.
۳. ابن‌الحنبلی، رضی‌الدین (۱۹۷۳م)، *درّ الحبیب فی تاریخ اعیان حلب*، تحقیق محمود حمد الفاخوری و یحیی زکریا عبّاره، دمشق: وزارة الثقافة.
۴. افندی اصفهانی، عبدالله (۱۳۸۵)، *الفوائد الطریفه*، تحقیق السید مهدی الرجایی، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۵. امامی خوئی، محمدتقی (۱۴۰۰)، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، تهران: سمت.

۶. بهار، محمدتقی (۱۳۸۴)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، تهران: امیرکبیر.
۷. حسینی، سیدمحمدتقی (۱۳۹۰)، فهرست دست‌نویس‌های فارسی کتابخانه ایاصوفیا (استانبول)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۸. خسروشاهی، رضا (۱۳۵۴)، شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه (آسیای صغیر) تا سده دهم هجری، تهران: دانشگاه تربیت معلم.
۹. ریاحی، محمدامین (۱۳۶۹)، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران: پاژنگ.
۱۰. ریاض، محمد (۱۳۷۰)، احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی (با شش رساله از وی)، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۱. سامی، شمس‌الدین (۱۳۱۱-۱۳۱۶ق)، قاموس‌الاعلام، استانبول: (مهران) مطبعه‌سی.
۱۲. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه: درآمدی به سبک‌شناسی نگاه عرفانی، تهران: سخن.
۱۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، سبک‌شناسی نثر، تهران: میترا.
۱۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
۱۵. مشهدی‌موسوی، محمودبن حسین (بی تا)، تحفة الغیب، نسخه خطی به شماره ۱۷۹۲ محفوظ در کتابخانه ایاصوفیا، استانبول.
۱۶. ملاطی، یوسف بن حاج حمزه (بی تا)، شرح غزل ملا جلال‌الدین، نسخه خطی شماره ۱۸۵۹ کتابخانه ایاصوفیا، استانبول.
۱۷. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۷۸)، کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

۱۸. نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۶)، *غلط ننویسیم: فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

### Reference List in English

#### Books

- The Holy Quran.
- Aqabozorg Tehrani, M. M. (1403 A.H.). *Al-Dhari'a ila tasanif al-Shi'a*, Beirut: Dar al-Azwa. [in Arabic]
- Bahar, M. T. (1384 S.H.). *Stylistics or the history of the evolution of Persian prose*, Volume 3, Tehran: Amirkabir. [in Persian]
- Effendi Isfahani, A. (1385 S.H.). *Al-Favayed ol-Tarifah*, research by Seyyed Mahdi Al-Rajaei, Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library. [in Arabic]
- Emami Khoei, M. T. (1400 S.H.). *History of the Ottoman Empire*, Tehran: Samt. [in Persian]
- Hosseini, S. M. T. (1390 S.H.). *Catalogue of Persian Manuscripts of the Hagia Sophia Library (Istanbul)*, Tehran: Library, Museum and Document Center of IRAN Parliament. [in Persian]
- Ibn al-Hanbali, R. (1973). *Dorr al-Habab fi Tarikh A'yan Halab (Regular pearl in the history of Aleppo)*, research by Mahmoud Hamad al-Fakhouri and Yahya Zakaria Abbare, Damascus: Ministry of Culture. [in Arabic]
- Khosroshahi, R. (1354 S.H.). *Persian poetry and literature in neighboring countries (Asia Minor) to the tenth century A.H.*, Tehran: Tarbiat Moallem University. [in Persian]
- Malati, Y. H. H. (No date). *Lyric description by Molla Jalal ol-din (Rumi)*, manuscript No. 1859, Hagia Sophia Library, Istanbul. [in Persian]
- Mashhadi Mousavi, M. H. (No date). *Tohfah-ol-Qeib*, Manuscript No. 1792, Preserved in the Hagia Sophia Library, Istanbul. [in Persian]
- Molavi (Rumi), J. (1378 S.H.). *Lyrics of Shams, with corrections and Description of Badi' ol-Zaman Forouzanfar*, Volume 7, Tehran: Amirkabir. [in Persian]
- Najafi, A. (1376 S.H.). *Let's don't Write Wrong: Dictionary of Persian Language Difficulties*, Tehran: University Publishing Center. [in Persian]
- Riyadh, M. (1370 S.H.). *Biography and works of Mir seyzed Ali Hamedani (with six treatises by him)*, Islamabad: Persian Research Center of Iran and Pakistan. [in Persian]

- Riyahi, M. A. (1369 S.H.). *Persian Language and Literature in the Ottoman Empire*, Tehran: Pajang. [in Persian]
- Safa, Z. (1364 S.H.). *History of Literature in Iran*, Volume 4 & 5, Tehran: Ferdovs. [in Persian]
- Sami, S. (1311-1316 A.H.). *Kamusu'l-a'lam (Dictionnaire universel d'histoire et de geographie)*, Volumes 4 & 6, Istanbul: Mehran. [in Arabic]
- Shafiee Kadkani, M. R. (1392 S.H.). *The Language of Poetry in Sufi Prose*, Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Shamisa, S. (1386 S.H.). *Prose Stylistics*, Tehran: Mitra. [in Persian]

